

دخترانِ دشت؛ دخترانِ انتظار



- عنوان کتاب: شهریانو
- نویسنده: سوزان فیشر
- مترجم: سوسن ضیاء
- ناشر: نشر چشمه، کتاب و نوشه
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۹
- شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات:
- بها:

حتماً می‌دانید که ترجمه رمان «شهریانو»، توسط «سوسن ضیاء»، به عنوان کتاب سال جمهوری اسلامی ایران، در بخش ترجمه کتاب‌های کودک و نوجوان، برگزیده شد. این کتاب، اولین داستانی است که خانم سوزان فیشر استیپلز، (نویسنده امریکایی) براساس تجربیات خود در کویر چولستان (در کشور پاکستان) نوشته و آن را به مردم این خطه تقدیم کرده است. این کتاب، جوایز و افتخارهای بین‌المللی فراوانی نیز از آن خود کرده که از آن جمله است: مدال نیوبری (۱۹۹۰)، برگزیده انجمن مطالعات بین‌المللی در زمینه نوجوانان، برگزیده در فهرست مطالعات اجتماعی (۱۹۹۲) و... سوزان فیشر استیپلز، علاوه بر رمان «شهریانو: دختر باد»، کتاب‌های دیگری هم نوشته که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: آتش شیوا، آسمان خطرناک، هولی...

سوزان فیشر استیپلز، اهل سرزمینی که آموزه‌های مدرنیته، در آن جا استوار گشته، در مورد کشوری چون پاکستان که هنوز طعم تجدد را نیافته، می‌نویسد. و این‌گونه با اثر خود، نقش مهمی در بازشناسی و درک یک فرهنگ سنتی ایفا می‌کند. این نویسنده، به سرزمینی که دچار بی‌اعتنایی پژوهندگان بومی است،

چون یک شرق‌شناس، توجه کرده است. اگر قول «ادوارد سعید» را بپذیریم که شرق‌شناسی، عین پژوهش است، بنابراین استیبلز هم شرق‌شناس، هم پژوهشگر و هم رمان‌نویس است.

این رمان، ضمن ارزش‌های ادبی، تحقیقی است در مورد شرق، دختری شرقی و وضعیت و مشکل او برای برگردشتن از دیوار بلند سنت. اما نویسنده، از تاریخ‌زدگی (historism) فراتر رفته و به یک بعد فراتاریخی (metahistory) رسیده است. او به موضوعات مختلفی نظر می‌کند و طیف نگاه او شناخت و معرفت مخاطب را نسبت به این فضا کامل می‌سازد. او شخصیت محوری داستانش را دختری به نام شهربانو قرار داده که داستان نیز از طریق او روایت می‌شود. راوی که در وضعیتی سنتی به سر می‌برد، از درون سنت، از سنت پرسش می‌کند. از جدال راوی با چنین وضعیتی جدالی که نتیجه آن، نه گسست از سنت است و نه پیوند با آن، گفتمان جدیدی زایش می‌یابد. هرچند سنت جامعه شهربانو، از پاسخ دادن به پرسش‌های او ناتوان است، راوی، سنت را از طریق مسائل درونی خود، به چالش می‌کشد و این چنین است که به انتخاب مناسب راوی، از جانب نویسنده پی می‌بریم؛ چرا که از طریق راوی اول شخص، امکان تعامل درون این شخصیت، با آن چه در پیرامونش می‌گذرد، مهیا می‌شود.

شهربانو قصد گفت‌وگو با سنت گرایان (Traditionalist) جامعه خود را دارد که مهم‌ترین نماینده آن را در شخصیت پدر متجلی می‌بینیم. او گرچه در این گفت‌وگو توفیقی به دست نمی‌آورد. در مقابل این مرجع قدرت می‌ایستد و سپس، می‌کوشد از سنت روگرداند و بگریزد. فرار او نیز با شکست مواجه می‌شود و تنها چیزی که برای او و برای مخاطب می‌ماند، چالشی نظری و عملی، در فضای داستانی و ذهنی است. سنت (Tradition) را معادل با رسم، عرف، سبک، شیوه، عادت، روش، اسلوب و... می‌گیرند و سنت گرایان، به پیروی محض و حتی غیرمعمول از این نوامیس مطلق و تغییرناپذیر، اعتقاد دارند. به عبارتی، سنت مجموعه‌ای از «حقایق همه جایی و همیشگی» (Universal Truths) است. در قبال سنت‌گرایی که التزامی عملی و نظری به این آداب و قوانین دارند، شهربانو، سنت‌ستیز (anti-Traditional) جلوه می‌کند. بنیادهای ایدئولوژیک و اخلاقیات سنتی جامعه شهربانو، با رفتار او در تقابل است. شهربانو شخصیتی است که قصد گذر از انگاره فرهنگ جامعه خود، به انگاره هویت شخصی خود را دارد. فرهنگ، بحثی است که در حیطه جامعه‌شناختی قابل بررسی است و هویت فردی، در حیطه روان‌شناختی. بنابراین، در این اثر، ما در حال رفت و آمد پیوسته بین این دو حیطه هستیم. شهربانو، مدام بر گزاره‌هایی چون «من عامل هستم»، «من مختار هستم»،... تکیه می‌کند و همه قوت تفکر سنتی، در مقابل این عبارات او جهت‌گیری می‌شود: «تو عامل نیستی»، «تو ابزاری»، «تو وسیله‌ای» و... شهربانو تمام خصایص یک انسان تجددگرا را دارد: فردگرایی، مشاهده‌گری، استدلال‌گری، برابری‌طلبی، آزاد اندیشی و... بنابراین، پیروی محض از سنت‌ها، او را در تنگنای هویتی قرار می‌دهد. مخاطب در این اثر، همواره از خود می‌پرسد: آیا شهربانو می‌تواند رشته پیوند خود را با سنت بگسلد؟ تمام زنان سنتی این اثر، اعم از پولان مادر شهربانو تاتی و... (به استثنای شارما و شهربانو) خود را تسلیم محض فرد دیگری سالاری از جنس مذکر می‌کنند تا آنان را به سمت و سوی مطلوب سوق دهد. در چنین حالی، این زنان سنتی، به زندگی خود اشتغال ندارند، بلکه در حال زندگی عاریتی و نیابتی هستند. گویی به نیابت و وکالت از دیگری، زندگی می‌کنند. اما شهربانو که اهل تفرد و عقلانیت و تابع استدلال و منطقی است، همواره با مطالبه دلیل و استدلال، در برابر هیچ چیز جز برهان سرفروند نمی‌آورد و جزم‌اندیشی (dogmatism) دیگران را تاب نمی‌آورد.

نگرش تجددگرایانه شهربانو، به تکریم عقلانیت انسان و تکریم آزادی او پایبند است و اعلان می‌کند که فقط با آزادی و از طریق آزادی است که تفرد واقعی، امکان‌پذیر می‌شود. به عبارتی، شهربانو، سوژه و راوی اول شخص

داستان، گرفتار دغدغه هویت خویش است. اگر بپذیریم که روشنفکر، کسی است که پرسش‌های نو می‌کند و بحث‌های جدیدی پیش می‌کشد، شهربانو و خاله شارما روشنفکرند. گرچه سنت‌زدایی کامل، امکان‌پذیر نیست و شهربانو و شارما، خود قربانی‌اند، از آن جایی که تجدد، با گسست‌های مداوم در سنت فراهم می‌آید، آن دو زمینه‌ساز چنین گسست‌هایی می‌شوند.

نکته جالب دیگر در طرح داستانی استیبلز، پیوند استوار سنت و قدرت است. اقتدارگرایی، از ویژگی‌های بارز سنت است که بر فهم خاص از «انسان ناپسند» تکیه دارد. سنت‌ها همواره پاسدارانی دارند. پاسداران سنت، می‌خواهند هرگونه تحول را در دایره مسدود سنت محصور سازند و این چنین است که سنت، به قدرت تبدیل می‌شود و قدرت، مانع آزادی می‌گردد. پایان‌بندی این داستان نیز همین مطلب را گواهی می‌دهد. نویسنده، شخصیت اصلی را در وضعیتی قرار می‌دهد که نمایشگر تعارض میان محدودیت و سنت از یک سو و آزادی و حرکت، از سوی دیگر است. شهربانو، برای رعایت قدرت سنت و احترام به پاسدار آن، یعنی پدرش، سرانجام در آستان سنت‌ها سر تسلیم فرود می‌آورد که خود، نمودی است از مقاومت سنت در مقابل گفتمان تجدد.

اما از این تحلیل جامعه‌شناختی، از شهربانو و جامعه او که بگذریم، در بعد درونی، شهربانو با قبول اصالت فرد و اصالت اندیشه خود، اولین گام خود را در مسیر نوزایی فکری، برداشته است. اگر سنت، در دو سوئیه اندیشه نظری و زندگی عملی، کارایی داشته باشد، اندیشه شهربانو، بدون تردید، در بعد اول نفوذ می‌کند و گسستی را که از آن نام بردیم، در بعد دیگر حادث می‌کند؛ چرا که ارزش‌های اجتماعی، در طول زمان، در جوامع تغییر می‌کند و از اهمیت و اعتبارشان کاسته می‌شود و جای خود را به تدریج به ارزش‌های دیگری می‌دهد. شهربانو، به جست‌وجوی مفهوم تازه‌ای برای خود و هویت شخصی و فردیتش (individuality) می‌پردازد و این‌گونه، برای برطرف کردن مشکلات خصوصی خود، فعالانه به تجدید ساختمان دنیای اجتماعی پیرامونش نیز کمک می‌کند. هرچند که این تغییرات و گسست‌ها و پوست‌اندازی‌ها، همان‌گونه که گفتیم، به تدریج و در تداوم صورت می‌گیرد.

در تحلیل یکی از مخاطبان داستان، در سایتی در اینترنت، به نام خود نویسنده، این‌گونه آمده است:

«نویسنده، تصویری زیبا از یک قهرمان جوان خلق کرده است که باید بین آرزوهای خودش و پایبندی‌اش به خانواده و رسوم سنتی، تعادل برقرار کند. درست مثل باد که تل‌های شنی بیابان چولستان را جابه‌جا می‌کند، سنت و نماد آن، پدر شهربانوست که برای زندگی و آینده وی تصمیم می‌گیرد...»

بنابراین، می‌بینیم که گفت‌وگوی نویسنده با فرهنگ شرق، با انکار چنین گفت‌وگویی از سوی سنت‌مداران جامعه و فرهنگ شهربانو با او، تضاد چشم‌گیری دارد.

